

فابتلى بطن الخوت و لما عادت برکت علیه السلام علیهم مع کونه حاله
 پس شد بطن ای درگاه که بود برکت او علیه السلام برین بود و در جدول
 معهم حال الضاعف فی الله فیکف کان الامور کان حال علیه السلام
 با این حال غضب برین نداشت پس چگونه باشد امر اگر بی بود حال او علیه السلام
 معهم حال الضاعف فی الله فیکف کان الامور کان حال علیه السلام یا فونز خالصا
 با این حال رضا از این در سجده

لوجه الله بود نه برای نفس و غرضش آید خاطر لاجرم آمد و از آن در حال اقبال مال
 فونش لا مع شد و برکات و ثمرات آن با یام سعادت فرما مشان را جمع گفت پس اگر
 بالعرض یکا رخا رفت شیوه موصلت پیش بر دی در مقام غضب طری رضا خوش بودی
 سپردی شرف و قدر آن را که دانشی و قیاس و برکت آن که توانستی زان ماه جو
 چشم ز بار نوروزن باشد بیکر که رضا در محنت چون باشد فظن بوش علیه السلام
 بالله سبحانه خیرا کما احسن سبحانه عنه بقوله فظن ان لن نقدر علیه ای ان
 بالله سبحانه بکی را چنانکه خرد او سجده از وی بول او پس جان کرد تا آنکه هرگز نشی در درم کردی
 لن تضیق علیه فی مهاجرة قومه من عنین نظا مر لا مر الله فحما الله سبحانه
 هرگز نمی گویم بر دی در مهاجرت قوم او از غیر آنظر در امر الله را پس کلمات داد و الله
 من الغم ببر کذلک الظن و کذلک یخفی الله سبحانه المؤمنین یعنی المؤمنین
 از غم برکت آن ظن و محبان محبت میدهد الله سبحانه مؤمنین را یعنی مؤمنین صادقین
 الصادقین فی احوالهم کصدق بوش علیه السلام فی حاله اعنی الغضب
 در احوال این مانند صدق بوش علیه السلام در حال او مراد میدارم غضب

فی الله و من لطفه سبحانه و عتابه به علیه السلام انبت شیخه من بطن ای
 فی الله و از لطفه سبحانه و عتاب او آن علیه السلام که توانید بر دی سجده از این ای
 الذباه فان من فوابد الذباه ان الذباج لا یجتمع عنده فکان یسقطها الخیر
 که پس بر سینه از نور کدورت که بر سینه کسی مجتمع میزند نزدیک بود پس برین سینه که آن
 من بطن الخوت و نبت بالعرض و الفوج الذی لبس علیه و لبس فونز علیه الذبا
 از این ای و از خشنه بر زمین مانند چو ز که منت بر دی بر این که از این سینه

اذا لا نفراته لما ساهم ای قانع اهل السفینه حين ذهب مغاضبا علی قومه
 از این جدا و از دست بر سینه او که مسامت کرد برین نیز این که اندام کینه در درگاه غضب
 و رکب فی السفینه فوفقت فقالوا ههنا عبدا یق من سیدنا و فیما یرحم العجالی
 و در این در کشتی پس استگفتی پس گفتند این سفینه که در قیامه که کینه از سینه در درگاه
 ان السفینه اذا کان فیها ابن له جراد دخل نفسه فیم ای فی اهل السفینه فقالوا
 که بر سینه سفینه که کینه در آن نهاده که جاری نشد داخل کردش خود را در این که کینه پس گفتند
 اخر من اخرجت الفرج علیه فقال ان لا یق و اوقع نفسه فی الماء فالتقر لیت
 زود آمد از دست خارج شد فرمود پس گفت پس کینه از سینه خود را در آب پس کینه در
 فغبت الرحمة جمیع بر بیکه ادخاله نفسه فیم عندک تلك المساعزة فان الخوت سا
 پس عام شد رحمت برین همه را بیکه داخل کرده نفس خود را در این در کینه است پس بر سینه که
 مع السفینه و افعالها سه بنفس فیه بوش و تسبیح و له نماز تمام حتی یلتحقوا
 با سینه در این که کینه در آن نهاده بود سر خود را تسبیح کرد و بوش و تسبیح و نماز و عبادت کرد و این را
 الی البر فلفظه سالما الی غیر منه شیئ فلما شاهد و اذک ادم کتم الی اسئل
 تا آنکه رسید برین بوی برین بر زنت برین و آنکه سام بود منور شده بود از وی جزئی بر این که کینه در آن نهاده بود